

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۱ اپریل ۲۰۱۱

اوباما + خامنه ای

عقد دایم و یا صیغه موقت؟

در سرخط خبرهای روز جمعه برای مدتی کوتاه هرکس می توانست بخواند که دولت دست نشانده عراق بر اردوگاه پناهندگان ایران در عراق منوط به "سازمان مجاهدین خلق ایران" حمله نموده و با به قتل رسانیدن عده ای و زخمی ساختن عده دیگر، جنایت عظیمی را مرتکب شده است. همچنین در پورتال تاریخی ۱۰ اپریل اعلامیه های متعددی از سازمان ها و احزاب مختلف ایرانی به نشر رسیده بود که ضمن توضیح ابعاد آن جنایت و حمایت از پناهندگان ساکن در آن اردوگاه، عمل جنایتکارانه دولت دست نشانده عراق را نیز تقبیح نموده بودند.

در این مختصر آگاهانه از طرح مطالبی از قبیل :

ماهیت سازمان مجاهدین خلق ایران در گذشته و حال، موضع گیری آن سازمان حین تجاوز شوروی بر افغانستان، اتحاد ستراتیژیک با دولت بعثی عراق، همکاری همه جانبه با نیروهای اشغالگر امپریالیستی حاکم بر عراق در رویارویی با جمهوری اسلامی، تحولات اخیر خاور میانه و شاخ افریقا، که هر یک به نوبه خود می تواند ده ها رساله و کتاب گردد، صرف نظر نموده، ضمن یک توقف کوتاه بر اوضاع خاور میانه، بیشتر مطلب را به ارتباط افغانستان از نظر می گذرانیم. باشد به مثابه نقطه گذاری و آغاز کار مورد استفاده محققان و اهل خبره کشور قرار گیرد. لازم به تذکر نیست که این تذکرات کوتاه و تا حدودی شتابزده نمی تواند عاری از نقص و کمبود باشد.

جهت اختصار مطلب بحث را از مسلمات آتی آغاز می نمائیم:

۱- همه می دانیم که از اواسط دهه قبل، سرمایه داری جهانی با یکی از شدیدترین بحرانهای ساختاری خود دست به گریبان بوده تبارزات آن نه تنها در کشور های وابسته بلکه در کشور اساسی سرمایه داری از امریکا گرفته تا انگلستان و از فرانسه تا هالیند، بلژیک، اسپانیه، پرتگال و به ویژه یونان را نیز به آوردگاه داغ اردوی کار و سرمایه مبدل نمود. آوردگاهی که با وجود تزریق صد ها و هزاران میلیارد دالر پول در اقتصاد های ورشکسته و از پامانده آنها، هنوز هم سیاسی شدن آن بحران به مانند کابوسی هولناک تب لرزه مرگ را بر نظام سرمایه باعث می گردد.

۲- اوضاع ملتهب و تبادر شمال آفریقا و خاور میانه که خیزش‌ها خونینی را نیز به دنبال داشته است، با وجود تمام تفاوت‌ها در انگیزه خیزش، در جایی بیکاری و بی‌نایی - تونس و مصر- در جایی دیگر فقدان حقوق و آزادیهای دموکراتیک - لیبیا - و در جایی دیگر حق حیات و انسان به شمار آمدن- سوریه، یمن و بحرین-، در کل نمی‌تواند جدا از بحران ساختاری نظام سرمایه‌باشد.

۳- کشور های اساسی امپریالیستی سخت کوشش به عمل می‌آورند تا در حد توان به اشکال ، طرق و روشهای گوناگون بحران و عواقب مرکبار آن را از خود دور نگه دارند، که یکی از این طرق صدور بحران در کشوری دیگر و در صورت امکان از آب گل آلود ماهی دلخواه گرفتن است.

۴- در جوی که بحرانه‌ها و تکان‌های اجتماعی، شیرازه و موجودیت نظامها را تهدید می‌نماید، گذشته از کشور های اساسی نظام امپریالیستی، آزمندی های کشور های کوچک نیز تحریک شده یا به خاطر به دست آوردن منافع خاصی و یا هم ایجاد مشکلات برای رقیب اعم از خورد و یا بزرگ از هیچ نوع مداخله سوء خودداری نمی‌ورزند.

۵- در چنان جو و فضای انتهایی که ملیونها انسان از طبقات مختلف به خیابانها می‌ریزند، همان طوری که انقلابیون راستین و آنهایی که وفادار به منافع مردم و کشور شان می‌باشند، می‌خواهند تا با زدن مهر طبقاتی خود برآن حرکت، مسیر نهائی آن را به نفع خود تغییر و در صورت امکان تعیین نمایند، نهاد های امنیتی و استخباراتی خود کشور و کشور های رقیب و دشمن نیز امکان سرمایه گذاری سریع را یافته تلاش می‌ورزند در چنان جو ملتهب حد اکثر استفاده را ببرند.

با در نظر داشت مسلماتی که در فوق از آن نام بردیم، بر می‌گردیم به وقایع خاور میانه و جدال قدرت بین امپریالیزم جنایت گستر امریکا، شرکاء و نوکرانش در یک طرف و رژیم ولایت فقیه با تمام خدم و حشم آن در طرف دیگر.

همان طوری که در نوشته "اخلاق دوگانه غرب و شبه روشنفکران خود فروخته" نیز اشاراتی صورت گرفته بود، تکان بزرگی که تمام کشور های خاور میانه و شمال آفریقا را به لرزه در آورد، این امکان را برای رژیم ولایت فقیه که به مانند حشرات موزی در هر جایی که امکان زیست یابد، فوراً به تکرر آغاز می‌نماید، به وجود آورد تا از طریق نفوذ و یا نمایش نفوذ در کشور های خلیج من جمله کویت و بحرین ابراز وجود نموده "حق" خود را از نعش سرمایه "بی دفاع" منطقه طلب نماید.

این حرکت رژیم ولایت فقیه هر چند به مانند حرکات مشابه آن در تمام دوران حیات نگیت بارش، بهترین بهانه شد برای امپریالیزم و نوکران منطقه ئی آن، تا به بهانه مداخله ایران خیزش حق طلبانه مردم بحرین را با شدت و قساوت بی نظیری سرکوب نموده با ارسال قطعاتی از ارتش عربستان سعودی، بحرین را به صورت کامل اشغال نمایند، مگر امپریالیزم غرب را متوجه آن ساخت که باید برای آرام ساختن مردم کویت و سرکوب خونین خیزش بحرین، از مجاری که می‌دانند با رژیم ولایت فقیه روی یک میز نشسته و در حد امکان امکان تبابی و مواضعه بین خویش را مساعد نماید.

در چنین جویست که از یک جانب، وزرای خارجه کشور های خلیج با تشکیل جلسات اضطراری، به علاوه آن که بر قرار داد های دفاعی متقابل سالهای قبل استناد جسته، تجاوز آشکار عربستان سعودی را بر بحرین که به منظور سرکوب خیزش مردم بحرین به آن دست یازیده اند، توجیه می‌نمایند؛ رژیم ولایت فقیه و گردن فرازی های آنرا سند گرفته ضمن تقبیح دخالت های آن کشور، دولت کویت تصمیم می‌گیرد تا سه دیپلمات رژیم ولایت فقیه را نیز از کشورش اخراج نماید. همزمان با این آمادگی ها و رجز خوانی هائی که مقامات امریکائی و سایر کشور های غربی

بدان دست می زنند، رژیم ولایت فقیه نیز بر نقطه ضعف غرب پا گذاشته، کوشش به عمل می آورد تا گذشته از سیاستمداران سالوس و فریبکار که به مانند طرف مقابل رول خویش را در ریختن اشک تمساح با موفقیت بازی می نمایند، سیلی از آخذ از آیت الله ها و مراجع گرفته تا حجج اسلامی که نبض بازار را در دست دارند یکی به دنبال دیگری ابراز همدری خویش را با مردم بحرین ابراز داشته، برخی ها دفاع از آنها را تا سرحد مکلفیت شرعی نیز تبلیغ نمودند.

امپریالیزم، که خود در ریاکاری هم، از ساختار های رقیب کم و کسری ندارد، به زودترین فرصت متوجه این موضوع شده، بدون آن که کسی متوجه قضیه گردد، توسط هیأت های مخفی با صلاحیت، سر صحبت را با رژیم ولایت فقیه باز نمود.

این که نتیجه صحبت ها چه بوده و اصولاً تا کدام افق ها ادامه یافته هر چند به صورت مشخص معلوم نیست، مگر دو واقعه و چرخش را به وضاحت می توان مشاهده نمود.

چرخش نخست را می توان در روش تبلیغاتی رژیم ولایت فقیه نسبت به اشغالگران دولت سعودی و تمام کشور های خلیج مشاهده نمود. چه خلاف روز های نخستین که زمامداران و آیت الله های رژیم یکی پشت دیگر خط و نشان می کشیدند، از طرف وزیر خارجه نظام آخذی، تلاش به عمل آمد تا به جای عربده کشی ها و رجز خوانی های روز های نخستین، سیاست مدارا با کشور های خلیج را اعلام نموده حتماً تمام مسأله را به مثابه یک سوء تفاهم اعلام بدارد، نقطه مقابل آن غرب و در رأس آن امپریالیزم جنایت گستر امریکا به یکی از خواستهای اساسی رژیم ولایت فقیه که همانا سرکوب خونین اردوگاه پناهندگان "سازمان مجاهدین خلق ایران" می باشد تمکین نموده و با فرستادن ارتش رژیم دست نشانده مالکی، و یورش وحشیانه آنها که به هزاران تن جاسوس ایران در آن مشغول کار است، جوی خون به راه بیندازند.

تا اینجا با اندکی کم و یا زیاد مطلبیست که می توان به آن از طریق مطالعه نشرات مختلف و اندکی تعمق نیز دست یافت، مگر نکته اساسی آن است که این توافقات در کجا صورت گرفته و تا کدام ساحات را می تواند تابع خود بسازد؟ به عبارت دیگر، این توافق جزئی که به سکوت رژیم ولایت فقیه و سرکوب خونین "مجاهدین" انجامید، آیا تمام توافق است و یا این که به مثابه رأس و نوک تیز مخروطی است که فقط همان قسمت از پشت پرده های دودی و قیر اندود فضای سیاسی منطقه بیرون آمده است؟ و آیا سازش در سطح محدود، فقط به ضربه زدن مجاهدین محدود می گردد و یا این که سرانجام غرب مجبور شد یکی از موانع اساسی همکاری با رژیم آخذی که به مثابه پیش شرط، سرکوب خونین و حتماً تسلیمی افراد مجاهدین را به رژیم آرزومند بودند، نیز شامل می شود؟

هرگاه قرار باشد غرب به ارتباط مجاهدین به فیصله قطعی رسیده باشد، باید متوجه بود که ما در آستانه بروز یک فاجعه انسانی قرار داریم، و در صورتی که توافقات ساحه های وسیعتر و عمیقتری را در بر گیرد، گذشته از تحولات ممکن در خاور میانه تا سرحد جابه جایی قدرت بین پاکستان و عربستان سعودی در یک طرف و رژیم ولایت فقیه در طرف دیگر، باید نتایج احتمالی آن را در افغانستان نیز از نظر دور نینداخت.

به ارتباط افغانستان می توان از چند احتمال سخنی به میان آورد:

۱- کوتاه شدن دست دراز ایران از امور افغانستان، خود داری ایران از حمایت حماس، حزب الله، سوریه و مخالفان رژیم دست نشانده مالکی؛ در بدل امتیازات چندی که می تواند، شامل اعاده حیثیت و اعتبار دولت ایران- صرف نظر از شاهی و یا آخذی- در خاور میانه، به مسلخ استبداد آخذی سپردن مخالفان آن رژیم، کنار آمدن در قضیه اتمی با ایران.

نتایج چنین توافقی می تواند به علاوه آن که به سلب حمایت ایران از طالبها منجر می گردد از میزان تلفات سربازان امریکائی نیز کاسته در عمل، جواسیس وابسته به ایران را در افغانستان و منطقه به دامن رقیب می اندازد، باعث تقویت مواضع اسرائیل و سایر متحدین منطقه ئی غرب در منطقه گریده، حاصلی جز ازدیاد خشونت و سرکوب و در مقابله با آن رشد جنبش مسلحانه نخواهد داشت هرچند امکان افت موقتی آن را نمی توان دور از انتظار دانست.

۲- به رسمیت شناختن سهم ایران در غارت منابع طبیعی افغانستان توأم با بسط و توسعه نفوذ آن کشور در افغانستان به جای پاکستان و عربستان سعودی به عوض گذشت های معین رژیم آخندی در قبال کشور های خلیج.

در چنین صورتی مبرهن است که نیروهای وابسته به ایران، اعم از آن هائی که چون کرسی و باندش هم از آخور می خورند و هم از توبره، باند های وابسته به شورای نظار و از همه بیشتر حزب وحدت، خواستار سهم بیشتری از غارت منابع و منافع خلق ما شده، حاضر نخواهند بود به سهم فعلی شان که در مقایسه با نوکران پاکستان کمتر است قناعت بورزند. خود این امر دور جدیدی از رقابت ها و چه بسا جنگهای خونینی را بین طرفداران ایران و پاکستان در افغانستان دامن زده و خطر حرکات تجزیه طلبانه را بیشتر می سازد.

مطابق به آنچه گفته آمدیم، به مثابه نتیجه مطلب باید نوشت، نه تیانی موقت و مشروط «صیغه موقت» آخذ ها با امپریالیزم جنایت گستر می تواند به نفع مردم منطقه تمام شود و نه هم عقد دایم و دراز مدت آنها. تنها چیزی که می تواند منافع خلقهای منطقه، آرامش و بهروزی آنها را تضمین نماید، نابودی سیستم امپریالیستی با دنباله های متعفن آن از قماش دولت های منطقه است و بس.

به امید آنروز و به پیش بدان سمت!